

تاریخ شهبازی امیر

و قایع طهران

تألیف

محمد علی ملک خسروی

طهران - ملا جعفر جاسبی شهید بسال

۱۳۱۳ هجری قمری

جاسب یکی از قراء بیلاقی بین قم و کاشان است و این
قریه در دوفرسخی (۲ کیلومتری) نراق واقع گشته و چنانکه
بعضی‌ها مستحضرنند از نراق در اوایل امرجماعت زیادی
باین امر اقبال نمودند که چند نفری از فامیل مرحوم فاضل
نراقی (ملا احمد) بوده‌اند منجمله میرزا کمال الدین نراقی
و میرزا محمود اخوی ایشان که معروف هستند. اما ملا جعفر
جاسبی یکی از علماء و شریعتمدار جاسب بود و اعظم بی بدیل
و طرف رجوعات شرعیه مردم بوده و اینقسم که معلوم گشته فوز
بصرفان او توسط مرحوم حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی گشته
و پس از تصدیق این امر مبارک دست از رجوعات شرعی و مسجد
و منبرشسته و ریاست مآبی را کنارگذارد و از دخالت در امور
شرعیه مردم دست کشید و در خفا بتبلیغ مشغول و اول کسی را

تش
 که تبلیغ نمود عیال خود ملافاطمه بوده که زنی باسواد و اطلاعا
 در مسائل شرعیه اسلامیّه خوب بوده . از طرفی چون او مرد
 بسیار با تقوی و پرهیزگار و مردم جاسب با و ارادت خاصه
 داشتند دست از او برنداشته اصرار زیادی در رفتن منبر و
 مسجد بوی مینمودند ولی او همیشه بعناوینی طفره رفته و به
 منبر نمیرفت تا اینکه ایّام محرم پیش آمد و مردم بد و فشار آورد
 و اظهار داشتند که ما کاری بعقیده باطنی شما نداریم و از شما
 دست بردار نیستیم تا اینکه شما را بمنبر برآریم و میل داریم
 گوش بمواعظ و نصایح شما دهیم . ملا جعفر که اصرار مردم را
 بدید اوضاع را مناسب دید لذا روز قتل حضرت سید الشهدا
 علیه السلام در حسینیه جاسب بمنبر برآمده ابتدا خطبه
 غرائی ایراد و سپس بجای مرثیه و روضه زبان بتبلیغ گشوده
 و فریاد برآورد که ایّهالنّاس اگر بقول من اعتماد دارید بشما
 میگویم که روز گریه و سوز و گداز سپری شده امروز روز عزّا
 نیست بلکه روز سرور و شادی است زیرا ایّامیکه منتظر آن بودید
 رسید و موعود ظاهر شده امروز ایّام ظهور قائم و هنگام شور
 و نشور است و این رباعی برخواند :

ای مرثیه خوان بس است این نوحه گری

کایّام عزّا گذشت و غم شد سپهری

شب رفت و گذشت ناله مرغ سحر

شد صبح و رسید خنده از کبک و در

سپس گفت باید مجلس عزارا بمجالس سرور و شادی تبدیل
ساخت و بخدمت خلق خدا پرداخت و اگر از من میپرسید
این عقیده منست و شمارا نصیحت میکنم که در پی این موضوع
برخاسته و تحقیق کنید و چنانچه قبول ندارید خود دانید
و مرا باشما و شمارا بامن کاری نیست و از منبر بزیر آمده
بمنزلش رفت . مردم که این سخنان را از لسان او شنیدند
متحیر شده بعضی که ارادت داشتند سکوت کردند ولی
بعضی متحیر و متعجب شده او را دیوانه خواندند و آنچه را
که او گفته بود کفر محض دانسته و وی را کافر خواندند لهذا
بکلی دست از او شسته و مأیوس گشتند و کوس بی دینی و لابی
او را بر سر کوچک و بازار زدند . این موضوع در جاسب و اطراف
سر و صدائی راه انداخته مردم قضیه را نزد علمای کاشان
برده از او شکایت نمودند . علماء که ملا جعفر را خوب میشنا^{خته}
اند پس از چندی بگاشان خواستند و در مجلسی از عقاید او
استفسار و او بدون پروا و شجاعت با کمال صراحت اقرار
بعقیده خود نمود و در ضمن بتبلیغ آنان مشغول گشت .
علمای راه جدل پیموده و منکر گشتند ولی او استقامت در استدلال
خود بنمود . ملا جعفر چون آنان را منکر دید بمباهله دعوت
نمود و چون آن موقع فصل زمستان و منقل آتشی در وسط اطاق
بود بد و گفتند اگر تو راست میگوئی سید با برحق میدانسی

این منقل آتش که در حضور است دست در آن کن اگر آتش دست ترا نسوزانید ما را اطمینان بمقایدتو حاصل خواهد شد لذا ملا جعفر با حالتی پرجذبه و پرافروخته گفت با اینکه آتش طبیعتش سوختن است و حقانیت مظاهر مقدسه باین ترتیب ثابت نمیشود مع الوصف من با دانستن این موضوع و اطمینان بمعقیده خودم دست در آن کنم فوراً دست در آتش نموده آتش را در میان انگشتان بقدری فشار داد تا خونابه از دستش جاری و اظهار داشت که من از هیچ بلائی روگردان نیستم ولی حاضرین را دهشت و ترس دست داد از این عملی که او نموده بود امتناع نمودند و احدی حاضر نگشت که مانند او دست در آتش کند و همه گفتند که ملا جعفر مسحور رسید باب شده و دست از جان شیرین شسته است . او با اینکه حالش تغییر یافته بود با دستی مجروح از آن مجمع خارج شد و چون حالش دگرگون بود ولی خنده را از لب دور نمینمود و در هر مجلس و مجمعی ذکر مباهله را نموده و بر علماء طعنه میزد این مسئله ولوله بجان عوام و زلزله بارگان علماء انداخت لذا با هم مشورت نموده و اظهار داشتند که نباید بچنین آدم مشهور و جسوری مهلت دهیم که ما را توهین و طعنه زند و اگر او را آزاد گذاریم چیزی نمیگذرد که بسیاری از مردم راه او را در پیش خواهند گرفت و فریفته وی خواهند گشت لذا طرح ها

ریخته و نقشه ها کشیدند سپس حکومت شرع و عرف با یکدیگر
 همعهد و همدست شده او را گرفتند و با اسم بهائی بمركز
 راپورت وجواب رسید که بطهران اعزامش دارند و آن مرد
 محترم را تحت الحفظ با مأمورین چند بطهران فرستادند .
 مشهدی حسینعلی جاسبی که یکی از مؤمنین جاسب
 و از قدمای احباب آنجا بود چنین مینویسد : که این بنده
 فانی مشهدی حسینعلی جاسبی آنچه واقعاتیکه از ابتدای
 امرالله در جاسب اتفاق افتاده معروض میدارم که در ایام
 جوانی در و نفر اشخاص مجللی بجاسب تشریف آورده و چند
 روزی ماندند و تشریف بردند و از اشخاصیکه با آنها ملاقات
 کرده بودند جوپاشدیم که اینها چکاره بوده اند میگفتند
 اینها چااوشهای حضرت قائم بودند بعد معلوم شد که
 چند نفری را تبلیغ کرده بودند و از اشخاصی که تبلیغ
 کرده بودند آخوند ملامحمد جعفر اعلی الله مقامه بوده اند .
 ایشان مردی بود بسیار عابد و زاهد و همه شب بنماز شب
 و خواندن مناجات اشتغال داشت و شغلش هم روضه خوانی
 و موعظه بود . روز قتل حضرت سیدالشهداء بقاعده ای که در
 سابق داشتند بمنبر تشریف میبردند در وقتیکه اهل این
 آبادی حاضر بودند در مسجد فرمودند ای حضرات گوش
 بدهید آنچه را که من میگویم بشنوید . امروز روز روضه خواندن

وگرنه کردن نیست و چون حضرت قائم ظاهر شده باید شاری نمود و تحقیق مطلب کرد جواب گفتند جناب آخوند این چه حرفهائی است که میزنی از منبر پائین بیا فرمودند از منبر پائین میآیم ولی حرف همین است که میگویم . پائین آمد و رفت بمنزلش . مردی که در مسجد بودند تمامی بهمیجان آمدند و گفتند باید رفت و این شخص را کشت چه که از دین برگشته است . مرحوم آسید حسن که یکی از اربابهای ^{سب} جناب بود و با بعضی از احباب سمت خویشی داشت رفت و آخوند ملا محمد فرگفت که چه نشسته ای اهل آبادی خیال دارند بریزند و شمارا بکشند ایشانهم شبانه رفتند بگاشان و در خانه حاجی ملا محمد مجتهد نراقی مطالب را بایشان ابلاغ نمودند حاج مزبور گفت جناب آخوند این حرفها را من خودت را به کشتن میدهی گفته بود زهی سعادت من که خونم در راه حضرت قائم ریخته شود فرمودند که این حرف را تو قوی میزنی و زبانی میگوئی اگر راست میگوئی دستت را در توی این منقل آتش بعشق حضرت قائم بکن ایشانهم فروراستش را در توی منقل آتش برد بعد حاجی ملا محمد گفته بود که برخیز و برو تو دیوانه شده ای و ایشانهم رفتند سپس حاج مزبور خیر بحکومت داده ایشانرا گرفتند و بطهران فرستادند و شهید نمودند ولی ما ملتفت نشدیم که در طهران

(۴۴۱)

بچه نوع او را شهید کرده بودند .

حضرت عبدالبهاء روحی لمرقده الفدا پس از شهادتش
مناجاتی باعزاز وی نازل میفرمایند قوله الاحلی :

هو اللّٰه

مناجات در ذکر من فاز بالرفیق الاعلی جناب ملا جعفر
جاسبی علیه بهاء الله .

هو اللّٰه - ای ربّ ایّدنی علی التّقی واحفظنی من الهوی
وخلّصنی من الشّقی وثبّنی علی الوفاء وادخلنی فی جنته
الرّضا و نجّنی من بئر نفس و شهواتها واحرسنی بعین
عنایتک وکلائتک فی هذه الدّنیاء انت الشّدید القوی انّک
انت المقتدر القدیر ع .

گرچه تاریخ شهادت ایشان بطور دقیق معلوم نیست ولی
تصور می‌رود بعد از صعود جمال قدم و در ایام اخیر سلطنت
ناصرالدینشاه بوده باشد چه در سلطنت مظفرالدینشاه
کسی را نباید ستور شاه نگشته اند و از طرفی مناجات مزبور از
ینراعه مبارک حضرت عبدالبهاء است معلوم میشود که از
سنه ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۳ شهید شده باشد . مشهد ومدفن

متبرکش معلوم نیست . مدارک و مأخذ : (نوشته مرحوم
مشهدی حسینعلی جاسبی از قدمای احباب جاسب در لجنه
اماکن متبرکه - کواکب الدریه - آهنگ بدیع سال ۱۳۴۸
شمسی بقلم آقای رفرف) .